

پژوهشی در سوره‌های شفا

دکتر روشن رحمانی، استاد دانشگاه تاجیکستان، به دلیل فعالیت‌های پژوهشی خود در زمینه قصه‌های شفاهی مردم فارسی‌زبان برای علاقه‌مندان فرهنگ عامه در ایران فردی شناخته شده است. مقالات وی در برخی از نشریات ایرانی، حضور فعال در تعدادی از همایش‌های فرهنگی و مهم‌تر از همه کتاب **افسانه‌های دری** که با مقدمه‌ای خواندنی از ایشان در سال ۱۳۷۴ در تهران منتشر شد، نشان دهنده منش پژوهشگرانه اوست. مدتی پیش انتشارات نوید شیراز کتابی با نام **تاریخ گردآوری، نشر و پژوهش افسانه‌های مردم فارسی‌زبان** از این پژوهشگر منتشر کرده که دلیل دیگری بر علاقه مندی و عشق پرشور دکتر رحمانی به فرهنگ عامه مردم فارسی‌زبان است.

این کتاب شامل پیش گفتار، طرح مسئله و پنج فصل به نام‌های اصطلاحات کتابی و مردمی نثر شفاهی، افسانه‌گونه‌ای از ادبیات عامیانه، گونه‌های دیگر نثر شفاهی، تاریخ گردآوری و نشر افسانه‌های مردم فارسی‌زبان و بالاخره تاریخ پژوهش افسانه‌های مردم فارسی‌زبان است. وی مقوله‌های مورد نظر خود را در محدوده ایران، افغانستان، تاجیکستان و فارسی‌زبانان از یکستان (شامل شهرهای بخارا، سمرقند، فرغانه و...) بررسی کرده است.

به گمان من فصل‌های دوم و سوم کتاب به دلیل نظریاتی که مؤلف کوشش کرده است آنها را مستدل طرح کند، نسبت به سایر فصل‌های کتاب شاخص تر بوده و اهمیت بیشتری دارد. به فرض با بخشی از نظریات وی موافق نباشیم. نگارنده با مطالعه این کتاب به نکاتی برخورد کرده است که ذکر آنها را خالی از فایده نمی‌بیند:

- ۱- ویژگی اصلی کتاب طرح نظریات و پیشنهاداتی است که با حوصله و توأم با خونسردی علمی و از منظری کاملاً آکادمیک و پژوهشگرانه بیان شده‌اند. به عنوان مثال درباره اصطلاح «قصه‌های پریان» که در ایران رایج است یا معادل آن «افسانه‌های سحرانگیز» که یکی از هموطنان مؤلف به کار برده است بحثی جامع و مستدل ارائه می‌دهد و با نقد هر دو اصطلاح محدودیت‌های آنها را در بیان

مضمون این نوع (ژانر) از ادب شفاهی نشان می‌دهد و خود در پایان اصطلاح «افسانه‌های سحرآمیز» را پیشنهاد می‌کند. وی در نقد اصطلاح «قصه‌های پریان» به درستی می‌گوید: «این اصطلاح به نظر ما ترجمه تحت‌اللفظی از ادبیات علمی کشورهای اروپایی از جانب پژوهشگران ایرانی است. قصه‌های پریان یا افسانه‌های پریان ادر مقایسه با اصطلاح افسانه‌های سحرآمیز خیلی محدودتر است. چون در این نوع افسانه‌ها فقط پریها موجود نیستند بلکه نیروهای دیگر سحرکننده نیز وجود دارند. «پری‌ها» در بعضی از این افسانه‌ها نقش محدودی دارند. از این جهت اصطلاح قصه‌های پریان نیز خصوصیات کامل این نوع افسانه‌ها را پررنگ انعکاس نمی‌نماید.» (ص ۶۰). ایشان سپس اصطلاح «سحرانگیز» را تجزیه و تحلیل کرده و در نهایت اصطلاح پیشنهادی خود را، که به گمان این نگارنده نیز اصطلاحی دقیق تر است، مطرح می‌کند.

۲- یکی از نکاتی که بارها و به گونه‌ای مکرر در این کتاب بر آن تأکید شده است ضرورت گردآوری و انتشار قصه‌های شفاهی به مثابه ضروری‌ترین مواد اولیه برای هرگونه تحلیل و پژوهش علمی است. نویسنده در این باره می‌گوید: «مسئله اساسی، ضرور و مشکل که از فولکلورشناسان زحمت زیادی تقاضا می‌نماید گرد آوردن یا ثبت و ضبط نمودن متن‌های ادبیات عامیانه به خصوص افسانه می‌باشد.» و سپس به درستی تأکید می‌کند «اگر متن در دسترس نباشد پژوهش صورت نمی‌گیرد.» (ص ۱۸ و ۱۹)

این تأکیدهای مکرر به ویژه برای ما خوانندگان ایرانی که از یک سو هنوز بخش اعظم روایت‌های شفاهی را گردآوری نکرده‌ایم و از سوی دیگر متولی ادبیات شفاهی، جایگاه علمی آن در دانشگاه‌ها و سیاست‌های کلان فرهنگی کشور در این زمینه مشخص نیست از اهمیت بیشتری برخوردار است.

افسانه‌های مردم فارسی زبان



محمد جعفری (قزوینی)

۱- افسانه اصلاً واژه فارسی است و تمام خصوصیات ضروری این ژانر را از لحاظ تئوریک فولکلورشناسان معین کرده‌اند و استفاده می‌نمایند.

۲- افسانه هم چنین یک اصطلاح علمی هم در ادبیات ادیبان گذشته هم در میان تمام مناطقی که مردم فارسی زبان زندگی می‌کنند معمول و مشهور است.

۳- اگر اصطلاحات دیگر به مانند قصه... تقریباً نسبت به همه متنهای نثر شفاهی به کاربرده می‌شوند، اما افسانه تقریباً محض برای آن نوع ادبیات شفاهی که واقعاً به افسانه تعلق دارد وارد زبان است. مثلاً قصه مذهبی و لطیفه را افسانه نمی‌گویند.» (ص ۳۸)

وی همچنین ژانر ویژه‌ای به نام قصه را یادآوری کرده و آن را چنین تعریف می‌کند: «نقل‌های بدیعی دینی شفاهی و کتبی که در طول تاریخ از جانب قصه‌خوانان و قصه‌گویان همچون اثری پندآموز بیان گردیده... قصه نامیده می‌شود.» (ص ۸۳). مؤلف در صفحات مختلف کتاب بر مضمون دینی و مذهبی قصه تأکید می‌کند.

برای نقد این نظریات ابتدا دلایل مؤلف را درباره افسانه بررسی می‌کنیم: دلیل اول، شامل دو قسمت است، اینکه برای نامگذاری یک ژانر (نوع) ادبی تا حد امکان باید از واژه‌ای فارسی استفاده کنیم، قاعدتاً موضوعی نیست که بتوان با آن مخالفتی داشت. ولی آیا می‌توان لفظ قصه را پس از هزار سال کاربرد گسترده در زبان فارسی، اعم از گفتاری و نوشتاری، واژه‌ای بیگانه نامید. درست است که قصه در اساس واژه‌ای عربی است که وارد زبان ما شده ولی واقعیت آن است که این واژه مانند هزاران واژه دیگر با فرهنگ و زبان ما عجین شده است و فارسی‌زبانان واژه‌های بسیاری را با استفاده از آن ساخته‌اند، به گونه‌ای که در متن زبان و فرهنگ ما قرار گرفته است.

۳- نویسنده در بخشی از کتاب خود انواع نثر شفاهی را تقسیم‌بندی کرده و برای هر نوع نام خاصی را پیشنهاد می‌کند و بر همین اساس آنها را تشریح کرده و تفاوت هر یک را با دیگری از نگاه خود توضیح می‌دهد. از نگاه وی انواع نثر شفاهی عبارت‌اند از: افسانه، قصه، اسطوره، حکایت‌های اساطیری، روایت، نقل (حکایت‌های شفاهی)، لطیفه و نثر روایتی.

به گمان من به استثنای لطیفه و اسطوره این گونه دسته‌بندی و تئویب جای بحث و منازعه علمی را باز می‌گذارد. مؤلف دانشمند کتاب این دسته‌بندی را به عنوان پیشنهاد مطرح کرده است و با تأکید بر این نکته که «حقیقت حاصل بحث و گفت‌وگوست» از این تقسیم‌بندی برداشتی جزئی ارائه نمی‌دهد. از این رو نگارنده با ایراد برخی ملاحظات بر نوشته‌ها و آرای ایشان ضمن مشارکت در این بحث علمی تلاش می‌کند مسائل مزبور از شفافیت بیشتری برخوردار شوند.

مؤلف آن نوع اثر شفاهی را که در ایران قصه و در برخی موارد افسانه نامیده می‌شود با تأکید، افسانه نامیده است و دلایل خود را چنین توضیح می‌دهد:

«ما باید افسانه را از ژانرهای دیگر شفاهی جدا سازیم و تفاوت‌های خاص آن را بگوییم. بدین منظور قبیل از همه اصطلاح واحد باید داشته باشیم. این هم همین «افسانه» باید باشد که برای این چند دلیل داریم:

اصطلاحات قصه گو، قصه گویی، قصه گفتن، قصه نویسی، قصه کوتاه و سایر ترکیبات مشابه مؤید همین موضوع است. علاوه بر این اگر غیرفارسی بودن واژه قصه را یکی از دلایل خود بگیریم قاعدتاً برای نامیدن سایر انواع ادبی نیز باید این محدودیت را در نظر بگیریم. در حالی که مؤلف، همان گونه که گفته شد، برای نوع ویژه‌ای از نثر شفاهی واژه قصه را پیشنهاد کرده است. با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد در این مورد لفظ افسانه مزیت چندانی بر واژه قصه ندارد.

درباره قسمت دوم دلیل ایشان نیز باید گفت درست است که فولکلورشناسان خصوصیات افسانه را به لحاظ تئوریک معین کرده‌اند ولی تأکیدی بر واژه افسانه نداشته‌اند. اتفاقاً اگر تأکیدی وجود داشته بر لفظ قصه (tale)، قصه عامی (folktale) یا قصه شفاهی (oral tale) بوده است. یادآوری این نکته ضروری است که پژوهشگران ادبیات داستانی در ایران واژه tale را معادل قصه (همان مفهومی که مؤلف از افسانه افاده کرده است) به کار گرفته‌اند. استاد جمال میرصادقی در این زمینه می‌نویسد: «همان بهتر که قصه را محدود به اصطلاح انگلیسی tale کنیم که در ادبیات داستانی دنیا نیز مفهومی مترادف مفهوم «قصه» دارد و تاریخچه‌ای طولانی و در عین حال در میان ملت‌ها و کشورهای دیاسابقه‌ای قدیمی داشته است.»^۱

درباره دلیل دوم مؤلف باید گفت که در ادبیات گذشته ما بیش از آنکه از لفظ افسانه استفاده شده باشد واژه قصه به کار رفته و همان گونه که خود مؤلف نیز به درستی گفته است ادیبان مادر گذشته تفاوتی میان ژانرهای مختلف نثر روایی قائل نبوده‌اند. فی‌المثل در مثنوی لفظ داستان و قصه کاملاً مترادف هم آمده است و از واژه قصه برای نامیدن نوع معینی از روایت استفاده نشده است. با این واژه هم آثاری بامضمون مذهبی و هم آثاری که کاملاً خصوصیت سرگرم‌کنندگی و تربیتی و غیرمذهبی دارند روایت شده‌اند. مانند قصه مکر خرگوش، قصه بازرگان و طوطی، قصه جوحی و کودک، قصه وکیل صدر جهان در بخارا و... در حقیقت همان گونه که پیش از این گفتیم در ادبیات کلاسیک ما لفظ قصه نسبت به افسانه کاربرد بیشتری داشته است. ذکر این موضوع به مفهوم احتساب امتیاز خاصی برای واژه قصه در بحث مورد نظر نیست فقط منظور این است که با استناد به ادبیات گذشته نمی‌توان واژه افسانه را بر قصه ترجیح داد.

درباره دلیل دیگر مؤلف باید گفت همان گونه که خود او نقاط بسیاری را در تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان نام می‌برد که مردم اصطلاحات دیگری از جمله قصه را به جای افسانه به کار می‌گیرند، در نقاط مختلفی از ایران نیز کاربرد واژه قصه عمومیت بیشتری دارد. بنابراین نمی‌توان گفت واژه «افسانه» در میان تمام مناطقی که مردم فارسی زبان زندگی می‌کنند معمول و مشهور است.»

اکنون به گونه‌ای مختصر به بررسی دیدگاه مؤلف درباره مقوله قصه می‌پردازیم.

آنچه نویسنده درباره قصه گفته، در حقیقت مربوط به نوع خاصی از قصه است که می‌توان آن را قصه مذهبی نامید. این سخن نویسنده که قصه واژه‌ای عربی است و از آن در قرآن برای نامیدن روایات و سرگذشت پیامبران استفاده شده کاملاً صحیح

است. اما نمی‌توان از این موارد نتیجه گرفت که در اصطلاح علمی، از این واژه صرفاً به همان مفهوم استفاده کنیم. در ادبیات کلاسیک عرب واژه افسانه به قصه‌الخرافی ترجمه شده است و نویسندگان عرب در قرون اولیه اسلامی کتاب هزارافسان پهلوی را به الف خرافه برگردانیده بودند.^۲ امروزه نیز ادیبان عرب هرگاه بخواهند واژه tale را به صورت ساده به کار گیرند (یعنی بدون ترکیب با سایر واژه‌ها) به قصه ترجمه می‌کنند ولی همین کلمه را وقتی در ترکیبات مختلف قرار می‌گیرد گاه به حکایت و گاه نیز به قصه برمی‌گردانند. فی‌المثل nursery tale راقصه الاطفال (قصه کودکان) ولی folk tale را حکایة الشعبیه می‌گویند.

در فرهنگ اصطلاحات ادبی نوشته دو تن از ادیبان و زبان‌شناسان عرب زیر عنوان folk tale (حکایة الشعبیه) آمده است: «به همه اشکال داستانی سنتی گفته می‌شود و مشتمل است بر قصه‌های خرافی (غیر واقعی) که باورها و اعتقادات مردمان اولیه را نشان می‌دهد؛ قصه‌های ابداعی و هنری که مقداری تکنیک هم در ساخت آنها به کار رفته است، مثل قصه‌های هزار و یک شب... حماسه‌هایی که سرگذشت سلحشوریهای عوام را بازمی‌گویند یا قصه‌های حیوانات که هر دو در قرون میانه متداول بوده‌اند، قصه‌های پندآمیز و آموزشی، اجتماعی و هم‌چنین ماجراجوییهای عیاران مثل قصه علی زبیب مصری و نکته‌گوییهای ظریفان و بخیلان و احمقان مثل مطایبانی که عامه مردم از بر دارند. مهم‌ترین ویژگیهای قصه‌های عامه این است که سنتی بوده و حالتی نقلی دارند و سینه به سینه و از طریق تکرار و قصه‌گویی منتقل می‌شوند و بخش اعظم آنها مجهول‌المؤلف هستند و ساختاری شفاهی دارند... این ژانر ادبی در سراسر جهان شیوع دارد و از نظر ویژگیها و بنیادها تقریباً شبیه هم هستند.»^۳

لفظ دیگری که اعراب برای قصه شفاهی، یا به تعبیر استاد رحمانی افسانه، به کار می‌گیرند سالفه است. سالفه یعنی حکایت پیشینیان. این لفظ در میان مردم خوزستان، اعم از فارس و عرب، کمابیش رایج است. در حقیقت در نزد اعراب قصه مقوله‌ای عام‌تر از افسانه است و به عبارتی شامل افسانه نیز می‌شود.

علاوه بر این در بعضی از مناطق ایران اساساً لفظ افسانه رایج نیست. در شیراز، جنوب و جنوب غربی ایران واژه قصه کاربرد عمومی تری دارد. به گمان من، وجود عبارتهای پایانی در بسیاری از قصه‌های ایرانی مانند «قصه ما به سر رسید...»، «... قصه ما راست بود»، «قصه ما دروغ بود» یا عبارتهای مانند «آی قصه قصه قصه...» و «شهر قصه» همه نشان‌دهنده این موضوع است که مردم و راویان بر لفظ قصه و کاربرد آن تأکید داشته‌اند. بنابراین اگر بخواهیم رواج داشتن لفظ معینی را در میان مردم دلیلی بر انتخاب اصطلاح علمی در نظر بگیریم، به گمان نگارنده لفظ قصه مناسب‌تر خواهد بود.

با وجود این به گمان من این نظر مؤلف که باید انواع نثر شفاهی را از یکدیگر تمییز داد و آنها را تبویب کرد نظری کاملاً درست است. اما تأکید روی واژه‌ها کار گشا نخواهد بود. نگارنده به رغم آنکه خود واژه قصه را به افسانه ترجیح می‌دهد اما تأکیدی بر استفاده عمومی از آن ندارد و میان کاربرد آن و افسانه برای نامیدن یک ژانر معین از ادبیات شفاهی اشکال و تفاوتی نمی‌بیند و از این رو پیشنهاد می‌کنند این واژه‌ها برای نامیدن آن نوع از

ادبیات شفاهی به کار گرفته شوند که اولاً دارای ابتدا (مانند یکی بود یکی نبود)، گزارش (متن روایت) و پایان (مانند قصه ما به سر رسید...) باشد، ثانیاً ساختمانی نقلی و روایی داشته باشد، ثالثاً در آن، حوادث خارق العاده محور ماجرا قرار گرفته باشد. سپس این ژانر به گونه‌های مختلف مانند سحرآمیز، عشقی، مذهبی و غیره تقسیم شوند.

۴- مؤلف زیر عنوان «نثر روایتی» یکی از مهم‌ترین انواع ادبیات داستانی شفاهی را مورد نظر قرار داده و آن را تعریف و تشریح می‌کند. این نوع از ادبیات شفاهی شامل آثار و کتابهایی مانند سمک عیار، داراب نامه‌ها، ابومسلم نامه، رموز حمزه و امیرارسلان است که استاد زنده یاد محمد جعفر محجوب از آنها با نام «داستانهای عامیانه فارسی» یاد کرده و مقاله‌های روشنگرانه زیادی درباره آنها به چاپ رسانده است.^۲

مؤلف به نقل از ایران شناس مشهور «برگینسکی» می‌نویسد: «نقالان و قصه‌گویی که قصه‌های تألیفی را برای شنوندگان نقل می‌کرده‌اند، برای تسهیل کار خود یادداشتهایی داشتند که هنگام نقل روایات و داستانها به این یادداشتهها مراجعه می‌کردند. بعدها این یادداشتهها به شکل آثار خطی درآمد که می‌توان آنها را حدفاصل ادبیات تألیفی و خطی قرار داد.» (ص ۹۹)

اولاً با استناد به کتبی بودن این داستانها نمی‌توان وجه تألیفی برای آنها قائل شد، زیرا این آثار از یک سوساختار شفاهی دارند و از سوی دیگر که بسیار با اهمیت است، دارای لحنی منطبق با لحن زبان عامه بوده و فاقد تکلفات، تصنع‌ات و ذوق و رزیهایی زبان ادبی است. در حقیقت آنچه را مؤلف به گونه تأییدآمیزی از برگینسکی نقل می‌کند فقط در مورد برخی از طومارهای نقالان مصداق دارد و نمی‌توان این قول را به کتابهایی از دست سمک عیار، داراب نامه‌ها، امیرارسلان و... تعمیم داد.

نویسندگان این کتابها نقالان و روایان نبوده‌اند، آنها شنوندگانی بوده‌اند که در عین حال نیز قدری ذوق نوشتن داشته‌اند. در واقع آنها نویسنده و ادیب به مفهوم واقعی آن نبوده‌اند بلکه کاتبانی

بوده‌اند که نسبت به نوشتن آنچه می‌شنیدند با امانت کامل رفتار می‌کردند. به این موضوع در بسیاری از کتابهای مورد بحث اشاره شده است. فی‌المثل راوی امیرارسلان، نقیب الممالک و کاتب آن فخرالدوله بوده است. یا کاتب سمک عیار، فرامرزبن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی، از صدقه بن ابی القاسم شیرازی به عنوان راوی یاد می‌کند و اساساً خود را «جمع‌کننده کتاب» می‌داند. صاحب الفهرست از شخصی به نام ابو عبدالله جهشیاری نام می‌برد که روایان مختلف را نزد خود خواسته و آنچه می‌گفتند ثبت می‌کرده است. این فرد چهارصد و هشتاد قصه به این طریق جمع می‌کند، اما به دلیل مرگ او کارش ناتمام می‌ماند.

به گمان من باندکی تسامح کار کاتبان کتابهای مورد بحث را می‌توان کمابیش مشابه کار فرهنگ عامه‌شناسان امروزی دانست که قصه‌های شفاهی را جمع‌آوری و منتشر می‌کنند. به فرض امروزها با استفاده از اسلوب علمی باریک‌اندیشی‌هایی دارند که کاتبان قدیم فاقد آن بوده‌اند. از این رو کتبی شدن این داستانها و روایات، اهمیت فولکلوریک آنها را تضعیف نمی‌کند و نمی‌توان با استناد به این موضوع آنها را «حدفاصل فولکلور و ادبیات تألیفی» محسوب کنیم.

۵- ضعف اساسی کتاب، که البته هیچ ارتباطی به مؤلف ندارد، حروفچینی و چاپ آن است. چاپ این کتاب حتی قابل قیاس با کتابهای چند دهه پیش هم نیست. به نظر می‌رسد انتشارات نوید حتی زحمت یک بار نمونه خوانی کتاب را بر خود هموار نکرده است. در کمتر صفحه‌ای از آن غلط چاپی دیده نمی‌شود. حتی املاهای اسامی خاص و معروفی مانند کاظم سادات اشکوری، امیرقلی امینی، محمد جعفر محجوب، بهروز دهقانی و صادق همایونی نیز مشمول این اشتباهات شده‌اند. ظاهراً در این زمینه جز افسوس و یادآوری سخن پرمغز آواره یمگان، «از ماست که برماست»، چیز دیگری نمی‌توان گفت.

در پایان این نوشته، نگارنده بر خود واجب می‌داند که بهترین سپاسهای خود را به دکتر روشن رحمانی، مؤلف دانشمند کتاب، به دلیل زحمات چندساله‌اش در تدوین این پژوهش که بی‌تردید با سختهایی زیاد برای به دست آوردن منابع توأم بوده است و همچنین به دلیل باریک‌بینیها و نکته‌سنجیهای او و نیز به دلیل تبیین روشن نظرات خود که بخشی از آنها اولین بار است که طرح می‌شوند تقدیم کند. امیدوار است که در آینده آثار بیشتری از ایشان در ایران چاپ و در اختیار علاقه‌مندان فرهنگ عامه قرار بگیرد.

پانویسها:

۱. میرصادقی، جمال، ادبیات داستانی، انتشارات ماهور.
۲. ابن‌الندیم، الفهرست، ترجمه م. تجدد، انتشارات امیرکبیر.
۳. مجدی وهبه و کامل المهندس، معجم المصطلحات العربیه فی اللغة والادب، مکتبة اللبنا، لبنان، ۱۹۹۴.
۴. محمد جعفر محجوب، مطالعه در داستانهای عامیانه فارسی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات، سال دهم (۱۳۴۲)، شماره دوم.

